

ہم مہینان نقش آفرین مسیحی

«شرح حال چہار نفر از مسیحیان ایران»

از :

عباسعلی صاحبی

هم میهنان نقش آفرین مسیحی

(شرح حال چهار نفر از مسیحیان ایرانی)

از:

عباسعلی صالحی

چاپ تهران

سخنی

دربارهٔ

این کتاب

جای شبهه نیست که کشور ایران قدیم‌ترین مشعلدار
آزادی جهان بوده و منشور کورش کبیر در آزادی بخشیدن به ملل
مغلوب بهترین و ارزنده‌ترین سند این مدعا است .

تا آنجائیکه تاریخ نشان میدهد تمام ملل و اقلیت های مختلف مذهبی دارای هردین و مسلکی بوده اند همیشه در این کشور با آزادی تمام زندگی و از تمام مواهب آزادی تا سرحد امکان استفاده کرده اند و شاید یکی از دلائل اعمال این سیاست گذشته از مبانی انسانیت مربوط به وسعت زیاد این کشور بوده که در نتیجه ملیت های مختلف زیر یک پرچم جمع شده و هم دوش سایر هم میهنان خود از هیچ گونه کوششی در پیشرفت ایران کوتاهی نکرده اند .

یکی از این اقلیت های مورد بحث که خود در زمینه های مختلف سیاسی و اقتصادی این آب و خاک بازیگر نقش هایی بوده اند اقلیت مسیحی است که ارتباط معنوی آنها با ایران سابقه بس طولانی دارد .

در دوره صفویه شاه عباس کبیر با توجه با استعداد فطری آنها عده ای از آنان را از ارمنستان بطرف ایران کوچانده و در آذربایجان و اصفهان سکنی داد .

از این پس فصل دیگری در تاریخ ایران گشوده شد و این اقلیت در هر رشته از شئون مختلف شخصیت های بارزی تحویل این جامعه داد که هر کدام از آنها بنوبه خود مثمر ثمری واقع شده اند

و جادارد در باره هر يك از آنها بقدر امکان و بنا به اقتضای این کتاب حق مطلب اداء شود .

تا آنجائیکه من اطلاع دارم در باره این قبیل اشخاص تا کنون کتابی بزبان فارسی نوشته نشده، و اگر هم بعضی اوقات بمناسبتی یادی از آنها شده بصورت مقالات مندرج در پاره ای مجلات و غیره بوده است، که قطعاً برای معرفی آنها کافی بنظر نمیرسد .

لذا خوانندگان محترم تصدیق خواهند فرمود که اگر روزی قصور در این عمل را در ترازوی انصاف بسجند مسئولیت بیشتر متوجه هم میهنان مسیحی خواهد شد که نخواسته اند و یا نتوانسته اند در مورد این قبیل شخصیتها لاقول واقعیتی را بیان کنند .

علیهذا اینجانب نظریه علاقه ای که نسبت به هم میهنان مسیحی داشتم قدری روی این موضوع تکیه و بعد از جمع آوری مدارك لازم چکیده مطالب را گردآوری کردم تا با انتشار آن حق شناسی خود را نسبت به بعضی از خادمین این کشور ثابت کنم ولی باید اضافه کرد که :

اولا - شخصیت های مهم هم میهنان مسیحی ما منحصر باین

چند نفر که در این کتاب ذکر شده نیست و عده دیگری هستند که مجال گفتگو درباره آنها نبوده و یا گذشت زمان گرد فراموشی روی آنها پاشیده است و تحقیق در باره زندگی آنها خارج از موضوع این کتاب است .

ثانیاً - در تشریح زندگی همین چند نفر با اندازه ای رعایت اختصار بعمل آمده که اگر این رویه را ادامه داده و تا سرحد امکان در تلخیص آن میکوشیدم قطعاً اصل مطلب از بین میرفت امید است خوانندگان محترم این نکته را در نظر گرفته قرین امتنانم نمایند :

ثانیاً - تا حدود امکان سعی شده است که مطالب این کتاب بزبان خیلی ساده نوشته شده و از درج عبارات پیچیده و آوردن لغات نامانوس خودداری بعمل آمده که قطعاً مورد توجه خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت .

باتقدیم این هدیه ناقابل بخدمت اقلیت مسیحی ایران که شاید یادگاری از این رهگذر بشمار آید لازم میدانم از کمکهای ذیقیمت و مفید دوستان ارجمندم آقایان « برزو فرامرزی » و

« بقوس پیرامزادیان » که با بذل توجه مدارک مورد تقاضا را در اختیار این جانب گذاشتند تشکر کرده و توفیق و کامیابی آنان را از خداوند بزرگ خواستار باشم .

عباسعلی صالحی

میرزا ملکم خان

« ناظم الدوله »

در سال ۱۸۳۳ میلادی (۱۲۱۱ هجری شمسی) اصفهان شاهد تولد نوزادی بود که ملکم نام گرفت و روزی یکی از شخصیت‌های باارزش این کشور شد. پدر او میرزا یعقوب «عاکوب» خان بود که لقب «خان» را پادشاه بوقت باو اعطا کرده است. تحصیلات مقدماتی او در محل تولدش جلفا انجام گرفت بعد از اتمام تحصیلات مقدماتی عازم و نیز شده و در مدرسه «رافائیلیان» آنجا مشغول تحصیل علوم عمر گردید.

میرزا ملکم در این سفر زبانهای مترقی دنیا را فرا گرفتند



و در بازگشت بایران بحضور شاه معرفی و بعنوان مترجم مخصوص ناصرالدین شاه وارد خدمات دولتی شد .

میرزا ملکم سفری با اروپا کرده و در پاریس برای خود اطاق کاری ترتیب و بانجام امور مختلف ادبی - اجتماعی - و سیاسی مشغول شد و ضمناً با جوانان ایرانی که در پاریس مشغول تحصیل بودند تماس گرفته و نقشه‌های آینده خود را طراحی کرد .

این اطاق اساس کار او را ترتیب داد و بطوری که خوانندگان عزیز خواهند دید شالوده زندگی بعدی ملکم خان همانجا ریخته شد .

پس از مراجعت بایران تصدی وزارت امور خارجه باو محول گردید .

در این اوقات يك صفحه دیگر بر صفحات سرنوشت ملکم اضافه شد .

خلاصه مطلب اینکه: یکی از مسائل مهم روز در سال ۱۲۳۲ هجری شمسی مسئله بهائیت بوده که ناصرالدین شاه با کمک فکری و ابتکارات مرحوم امیر کبیر غائله را رفع و اوضاع کشور را بحال عادی برگرداند .

در این اثناء چهار نفر از اهالی فرانسه که بایران آمده بودند با ملکم خان وارد مذاکره شده و از راه دینداری و نوع دوستی خواستند اوضاع ایران و فقر و فاقه عمومی را بگوش ناصرالدین شاه برسانند ولی ناصرالدین شاه دستور داد آنها را گرفته زندانی کنند .

میرزا ملکم با تردستی مخصوص خود بایکی از آنها از زندان فرار کرده و به بغداد گریخت .

میرزا ملکم بعد از ورود به بغداد دفتری برای خود تأسیس و شروع بنوشتن کتابهایی در مسائل مختلف و منجمله در مورد ایران کرد و چند کتاب از جمله «اقوال علی» «خطوط آدمیت» و «ضروب و امثال» را نوشت و بعد از تحقیقات دامنه‌داری که بعمل آورد ، متوجه عیوب خط ممالک عربی و ایران شد و در این مورد دست با بداع نوعی الفباء زد که از مشخصات آن داخل کردن اعراب در حروف بود . با همین حروف گلستان را نوشته و بپایان رسانده است برای اینکه خوانندگان محترم بسبب انشاء او پی ببرند قسمتی از مقدمه آن ذیلاً نقل میشود .

«در نظر ارباب بصیرت جای هیچ تردید باقی نمانده که ممال اسلام در جمیع ترقیات دنیوی از ملل فرنگستان بی اندازه عقب

مانده‌اند .

سبب این حالت تأسف‌انگیز چیست ؟

عموم سیاحان و مأمورین و مدققین فرنگستان سبب اصلی را در مذهب اسلام قرار داده . و میگویند مذهب اسلام مانع ترقی دنیاست این حرف بزرگ که در دست دول فرنگستان در این اوقات نسبت به ممالک مشرق یک اسلحه قطعی شده بکلی بی‌اصل و از هر جهت برعکس معنی اسلام است .

بهباز دلیل عقلی و نقلی میتوان ثابت کرد که در دنیا هیچ دینی نبوده که بیشتر از اسلام محرك ترقی باشد .

پس سبب عدم ترقی ملل اسلام چیست ؟ ...»

میرزا ملکم بعد از ذکر یک مقدمه طولانی نارسائی خط ایران را گوشزد کرده و علت عقب ماندن ایران را از اروپا هما ناخط تشخیص میدهد .

بعد خط ابداعی خود را که از خصوصیات آن داخل بودن اعراب در حروف است ارائه میدهد . بطوریکه در نمونه خط میرزا ملکم ملاحظه میشود در اصل خط چندان تغییر مهم و قابل ملاحظه‌ای داده نشده است

ژان ژاک روسو مَسْأَلَمَان دَه اَدَلَسَاه

نُصْرَالَدِين خواجه اولام‌اذا .

ژذوبیتك چراغی شیطانونك مَعَالَمِي دَر .

نمونه ای از خط ملکم خان

ولی باید اضافه کرد که فکر تغییر خط برای اولین بار از مغز میرزا ملکم خطور نکرده است و قبل از او و یا لااقل هم‌زمان با او یکی از ایرانیان مقیم قفقاز بنام آخوندزاده متبکر این عمل بوده است که عقیده او بر پایه خیلی استوارتری قرار داشت و با استفاده از حروف لاتین و روسی الفبای خیلی جامع و مانعی برای زبان فارسی اختراع کرد که بحث در آن از حوصله این کتاب خارج است .

موضوع تغییر دادن خط که میرزا ملکم خان پیشنهاد کرده است باینجا ختم نمیشود .

موقعیکه سفیر ایران در دربار عثمانی بود بایکی از ایرانیان مقیم قفقاز بنام آخوندوف (آخوند زاده فوق‌الذکر) مکاتبه داشته و هر دو از همدیگر پشتیبانی میکرده‌اند و از نامه‌هایی که آخوندوف بعنوان میرزا ملکم مینویسد و در جوابهای

میرزا ملکم بخوبی پیدا است که این دو نفر بهمدیگر علاقه زیادی داشته و کاملاً هم فکر بوده اند.

مثلاً در یکی از نامه های آخوندوف که از زبان ترکی بفارسی ترجمه شده است چنین آمده :

« روح و روانم روح القدس

..... نامه تاریخ دار ۲۵ آوریل شما مانند وحی که از

آسمان آید در من شادی و خوشحالی پدید آورد.

دوست گرامی ماجناب یوسف خان در همان شب اول رسیدن خود کتابچه گفتگو شما را بمن داد و علی خان کنسول تفلیس و شیخ الاسلام قفقاز خواند..... خوشا بر شما که نامتان در همه جا بر زبانهاست و هزاران کس در آرزوی دیدار شما است.....»

بایستی یادآوری کرد که میرزا ملکم خان در نامه ها و مقالات خود روح القدس تخلص میکرد. پس از چندی که میرزا حسین خان سپهسالار سفیر ایران در دربار عثمانی میشود تمایل شاه را برای مراجعت میرزا ملکم باو گوشزد کرده و نامه را باو میدهد و میرزا ملکم خان عازم ایران میشود.

مدحت پاشا برای تعیین حدود مرزی از ملکم خان کمک خواست و او هم مضایقه نکرد

نا گفته نماند که در این روزها مدحت پاشا و همکارش گریگور مورد کم لطفی سلطان حمید عثمانی شده تبعید شدند در این موقع بود که ملکم خان برای شرکت در یک کنفرانس عازم برلن شد و توانست در کنفرانس قدمهای خیلی موثری برای ایران برداشته و قسمتهائی را که ضمیمه خاک عثمانی شده بود پس بگیرد.

پس از آن ایران در تمام کشورهای اروپا دارای سفارت خانه و سفیر شد. این عمل یکی از اعمال برجسته شاه بود که توانست رونق تجارت ایران را چند برابر کند ولیکن در اینجا کدورتی بین شاه و میرزا ملکم بوجود آمده باعث کناره گیری میرزا ملکم از پست اخیرش شد.

ولی برای خدمات ذیقیمتی که برای ایران انجام داده بود بعنوان رئیس سفیرهای اروپا عازم لندن شد.

در این روزها ایران وارد مرحله نوی شده و مطبوعات آزادی خود را بدست آورده بودند لذا میرزا ملکم دست به نوشتن کتابی بنام «ادبیات عالمی» زد و انتشار این کتاب باعث پیداشدن طرفداران جدیدی برای او شد و عنوان این کتاب تشکیل جمعیتی بهمین نام داد که میرزا ملکم آنها را رهبری میکرد.

یکی دیگر از انتشارات او «قانون» بود که در لندن انتشار پیدا میکرد.

در سال ۱۸۹۰ قراردادی با دولت انگلستان بسته شده بود که بطور خیلی خلاصه باید گفت که دولت ایران در قبال دریافت سالانه ۱۵۰۰۰ لیره استرلینگ حاضر شده بود سیگار و توتون و تریاک را ب مردم بفروشد. خوشبختانه قبح این عمل خیلی زود معلوم و قرارداد فسخ شد که در این جریان میرزا ملکم هم دخالت داشت هر چند خود این موضوع رنگ دیگری بخود گرفت که خود دارای تاریخچه جداگانه‌ای است. ولیکن ناصرالدین شاه در این مورد دخالت کرده و باین گرفتاری‌ها به نحو شایسته‌ای خاتمه داد.

ناصرالدین شاه بعد از يك سلطنت طولانی بدست میرزا رضای کرمانی کشته شد و جانشین او مظفرالدین شاه میرزا ملکم را بسفارت ایران دررم نامزد کرد. و میرزا ملکم در این سفر بدرود حیات گفت.

میرزا ملکم در دوران زندگی پرماجرا و با افتخار خود بدریافت نشان و مدال‌هایی از طرف دولت ایران و ممالک خارجی نائل گردیده که عبارتند از:

۱- يك قطعه مدال شیر و خورشید از طرف دولت ایران
۲- يك قطعه مدال درجه اول شیر و خورشید از طرف دولت ایران (مزمین به نوار سفید).

۳- يك قطعه مدال از طرف دولت فرانسه (بعنوان لیاقت و شجاعت)

۴- يك قطعه مدال از طرف دولت ساردنیو (بعنوان بزرگترین نشان لیاقت و شجاعت)

۵- يك قطعه مدال از طرف دولت روسیه (مزمین به سنگهای گوهرین)

۶- يك قطعه مدال از طرف دولت بلغارستان (مختص بزرگترین سرداران)

۷- يك قطعه مدال از طرف دولت استرالیا (بنام تساج آهنین)

۸- يك قطعه مدال از طرف دولت هلند بنام عقاب

۹- يك قطعه مدال از طرف دولت پروس بنام عقاب سرخ

۱۰- يك قطعه مدال از طرف دولت ایران (بعنوان بزرگترین سردار که با نوار قرمز زینت داده شده بود) و بعدها هم بدریافت مدال‌هایی از طرف دولت ترکیه و آلمان نائل شد.

بجان آفرین تسلیم کرد و نام نیکی از خود بجای گذاشت .
ایران همیشه او را فرزند خلف خود دانسته و تاریخ بعنوان
فرد برجسته از او یاد خواهد کرد .
این شخص یکی از افراد ذیقیمت این کشور بوده و خدماتش
شایسته هر گونه تقدیر است .



میرزا ملکم خان در سنین آخر عمر
نکنه جالبی که در زندگی میرزا ملکم وجود دارد وجود
نکات مبهمی در مورد تردستی ها و علم « هیپنوتیزم » اوست که در
اطلاع او از علم هیپنوتیزم مدار کی در دست است ولیکن در
روی تردستی هایش جای تردید باقی مانده و در مورد آنها زیاد
نمیشود مومن بود
میرزا ملکم بعد از عمری پرافتخار در کشور ایتالیا جان

یپرمخان

یکی از چهره‌های درخشان تاریخ معاصر ایران و بلکه تاریخ ایران یپرمخان است .

از این نقطه نظر کمتر کسی در این کشور هست که با کتاب و تاریخ سروکار داشته و اسم او را نشنیده باشد . بخصوص آندسته از مردم که علاقه زیادی بدانستن تاریخ مشروطه ایران نشان میدهند لذا برای معرفی او بهتر است قدری بعقب برگردیم .

دوره ظهور یپرمخان و زمانی که او از مهره‌های حساس بازی سیاست ایران بود مصادف با سالهای آخر سلطنت مظفرالدین شاه بود .

این پادشاه فطرتاً پادشاهی نیک نفس و بی‌آزار بود .



ولی همزمان با جلوس او رفته رفته نهضت آزادیخواهی و مشروطه طلبی در ایران پیدا شد .

مردم رفته رفته بحقوق خود پی برده و به پیشوائی رادمردانی مثل آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبائی بگرفتن حق خود اقدام و صدور فرمان مشروطیت را خواستار شدند .

مظفرالدین شاه بعد از صدور این دستور یکسال دیگر سلطنت کرده بدرود حیات گفت و نام نیکی از خود بیادگار گذاشت جانشین او محمد علی شاه از مخالفین مشروطه بود و چون آزادیخواهان عرصه را زیاد تنگ دیدند به قصد کشتن او نارنجکی به کالسکه او پرتاب کردند

محمد علی شاه ناراحت شده دستور داد مجلس را به توپ بسته و نمایندگان را متفرق نمایند .

این عمل محمد علی شاه باعث شد عده ای از ایرانیان مهاجرت و پنهانی شروع بفعالیت نمایند این مسأله که شرح آن بطور خیلی خلاصه از نظر خوانندگان محترم گذشت دارای اهمیت زیادی بوده و خون مردم شهرستانها را بجوش آورد یکی از مراکز این نهضت آزادیخواهی تبریز بود که در آنجا مردم دور ستارخان «سردار ملی» و باقرخان «سالار ملی» جمع شده و شروع بجنبشهای

محلّی و مقاومت در مقابل هر تجاوز داخلی و خارجی کردند در اینموقع مردم تبریز از حزب داشناکسیون کمک خواستند و حزب مزبور عده ای مجاهد بفرماندهی «دائی» بکمک آنها فرستاد . این دسته از مجاهدین بکمک برادران مسلمان خود شروع بفعالیت عجیب و درخور تحسین میکنند که باید برای اطلاع کامل از جریان این فعالیتها بتاریخ مشروطه ایران مراجعه کرد .

یکی از بهترین و مستندترین تاریخهای مشروطه ایران تاریخهای است که مرحوم احمد کسروی نوشته اند .

چون صحبت از حزب داشناکسیون شد بد نیست مختصری در باره آن بحث شود .

همانطوری که اغلب هم میپنانهان ارمنی ما اطلاع دارند این حزب در سال ۱۸۹۰ توسط سه جوان ارمنی بنام گریستا پور میکائیلیان سیمون زاواریان و رسقم زوریان تشکیل شد که هدف آن بدست آوردن استقلال ارمنستان و مرکز فعالیت آن در ترکیه و روسیه بود .

این حزب در نهمین مجمع عمومی خود تصمیم گرفت که بکمک مجاهدین بشتابد و روی همین تصمیم عده ای را بفرماندهی

«تیگران» «نیکول» و «دائی» بایران فرستاد.

این عده که از جوانان زبده و تحصیلکرده ارمنی بودند وارد ایران شده و بدستور رستم بمأموریت‌های خطرناکی میرفتند و فداکاریهای زیاد هم نمودند فداکاری این جوانان باندازه‌ای ثمربخش بود که همیشه مورد ستایش ستارخان واقع میشد و ستارخان در باره آنها میگفت .

«اگر ۲۰۰ نفر از دغا‌های داشناکسیون میداشتم توپها را برداشته تا پطر یکسره میرفتم»

این جمله نشان میدهد که ستارخان تاچه حد باین جوانان ارمنی ایمان داشت و اطمینان او برستم تا چه حد بود. (منظور ستارخان گویا پطر گراد باشد که بعد ها تبدیل به لنین گراد شد).

از مطلب دور نشویم، نماینده کمیته گیلان پیرمخان بود که از اعضاء حزب داشناکسیون بشمار میرفت. این سردار بزرگ در گنجه متولد شده بود و چون روح انقلابی داشت نتوانست تحصیلات عالی بکند.

در هیجده سالگی داخل يك دسته انقلابی شد و چون این دسته مسلح خیال ورود بترکیه داشت در مرز روسیه آنها را

دستگیر و روانه سبیره کردند.

پیرمخان در سبیری بعد از تحمل سرمای شدید و کارهای سخت و دشوار فرار کرده وارد آذربایجان شد و در سال ۱۹۰۶ در قراجه داغ معلم تاریخ و ورزش گردید.

بعد مسافرتی به تبریز کرد سپس داخل کارشوسه رشت و قزوین شد و بالاخره به رشت رفته و فعالیت خود را متمرکز در يك کوره آجرپزی کرد.

مقارن این اوضاع واحوال جنگهای آذربایجان و مقاومت های قهرمانانه تبریز شروع شد و پیرمخان از شنیدن این خبرها خونس بجوش آمده پیشنهاد کمک باهالی تبریز را کرد.

چون پیرمخان متوجه شده بود که تمام کوشش دولت متوجه تبریز شده از ترس سقوط تبریز و از بین رفتن مشروطیت يك عده کم و خیلی جسور مجاهد را دور خود جمع میکند و از طرفی میرزا کریم خان و معزالسلطان که دو برادر بودند چند نفر از مجاهدین گرجی را با خود آورده و بخرج خود نگهداری میکنند تضاد فادرا این روزها واقعه جالبی روی میدهد که شرح بسیار مختصر آن بدینقرار است.

حاکم گیلان که آقا بالاخان سردار بود يك میهمانی در

باغ مدیریه ترتیب داده و دوستان خود را دعوت کرده بود .
میرزا کریم خان و معزالسلطان با دسته خود با آنجا حمله
کرده و آقا بالاخان را میکشند .

تا این خبر بگوش پیرمخان میرسد اداره حکومتی حمله
کرده و بعد از تصرف آنجا را آتش میزنند .

در این اثنا دو برادر فوق هم وارد عملیات شده تمام شهر
رشت را متصرف میشوند .

در این عملیات يك مجاهد ارمنی و يك مجاهد گرجی کشته
میشود .

مردم شهر معزالسلطان را حاکم موقتی شهر تعیین میکنند
و حفظ نظم شهر را به پیرمخان میسپارند .

در این موقع سپهبدار اعظم که بدستورد دولت برای محاصره
تبریز رفتند بود بدرشت بسرگشت و انقلابیون از فرصت استفاده
کرده حکومت شهر را باو واگذار کردند .

پس از این موفقیت بود که عده دیگری مجاهد وارد دسته
پیرمخان شدند که باین عده مجاهدین قفقاز را هم باید اضافه
کرد .

این مجاهدین ارمنی هم تحصیل کرده بودند و هم مجرب

لذا امید زیادی به پیروزی آنها بود .

بعد از سروسامان گرفتن تشکیلات حکومت داخلی رشت
پیرمخان عده ای را به رودبار میفرستد .

بعد خود بمنجیل رفته آنجا را برای مقابله با قشون
داخلی مناسب دیده سنگربندی کرد .

دولت چند طایفه را بسرکردگی چند نفر سردار که یکی
از آنها غیاث نظام بود بمقابل پیرمخان فرستاد این عده هم چون
بمکالمات تلفنی و تقاضای تسلیم پیرمخان اعتنا نکردند جنگ
کرده شکست خوردند .

محل جنگ که يك کاروانسرا بود بدست پیرمخان افتاد .
در آنجا چند نفر زندانی زنجیری بودند که آنها هم آزاد
شدند .

تصرف قزوین

در اینجا دولت ناچار شد قشونی بجلاوگیری او بفرستد
پیرم روی پاره‌ای اخبار رسیده حدس زد که قشون دولتی زیاد
است و مقابله با آنها آنهم در «یوزباشی چائی» مشکل است لذا
قوای خود را تقویت کرده به شصت نفر رساند بعد با کشیدن يك
نقشه جسورانه بیست و پنج نفر از عده خود را درسنگر گذاشته و
خود باسی و پنج نفر مجاهدین ارمنی و گرجی بیکی از دهات
سی کیلومتری قزوین میرسد ولی چون راه برف بود پیرم خان
نتوانست پیشروی کند .

قشون دولتی هم در بیست کیلومتری قزوین جمع شده بود .

پیرم خان ابتداء نامه ای نوشته و از فرمانده قشون دولتی تقاضا کرد که در این امور دخالت نکند و یاد آورد که عزمی جز بر انداختن استبداد ندارد .

لذا بهتر است خود را کنار کشیده و راضی به برادر کشی نشود ولی سردار دولتی جواب داد که من مأمور دولتم و باید تا آخرین نفس مقاومت و حکم دولت را اجرا نمایم .

نامه دوم راهم بهمین منوال جواب داد و نامه سوم را پاره کرده جواب داد که به پیرم بگوئید هر کاری میتواند انجام دهد کوتاهی نکند .

پیرم فوراً دستور حمله داد .

قشون دولتی اول خوب دفاع میکرد ولی بالاخره تاب مقاومت نیاورده به ده فراری و وارد مسجد شد .

پیرم وارد ده شده و مسجد را متصرف و همه را متفرق ساخت در این واقعه عده زیادی از قشون دولتی کشته شد ولی از قشون پیرم فقط چند اسب تیر خورد که یکی از آنها اسب خود

پیرم بود .

پیرم هم مختصر زخمی برداشت ولی بآن اهمیت نداده به پیشروی خود ادامه داد .

از طرفی فوراً جریان را برشت اطلاع داد و سپهدار اعظم بعد از دودلی زیاد يك عده صد نفری را به سرکردگی منتصر الدوله بكمك پیرم فرستاد پیرم عده خود را کافی دانسته و با تلفن به حاکم قزوین اطلاع داد که چون قصد ورود به قزوین را دارد یا از شهر خارج شوند و یا تسلیم گردند .

آنها سه روز مهلت خواستند .

پیرم منظور آنها را درك و چون مانعی جلوی پای خود ندید تصمیم گرفت بشهر بیاید .

در شهر تا نزدیکیهای مقر حکومتی رفته و با فریاد «زننده باد مشروطه» شروع به تیراندازی کردند . از طرف قشون شهر مقاومت سختی بعمل آمد ولی پیرم دستور داد بانقت در حکومتی را آتش زدند و بنا بر این يك قسمت از اداره حکومتی را متصرف شد .

در این موقع خبر رسید که مسیح خان با دوستان و پنجاه نفر سوار شاهسون از طرف دروازه بشهر حمله کرده .

در اینجا پیرم با هفت نفر بجلو گیری از آنها شتافته و آنها

را و ادار به تسلیم کرد در این موقع راه ورود منتصر الدوله باز شده بود و او هم با قشون و با توپهای خود وارد شهر شد و پیرم خان بموقع از وجود بمبها استفاده کرده و قشون دولتی را و ادار به تسلیم نمود.

نا گفته نماند که یکی از دلائل پیروزی پیرم خان به قشون دولتی این بود که مجاهدینش از جان خود گذشته و تا پای جان ایستادگی میکردند.

در ضمن کاردانی پیرم خان و وجود بمب کمک موثری به پیشرفت آن میکرد.

تصرف تهران

در این موقع محمد علی شاه از طرفی عده‌ای را تطمیع میکرد و از طرفی وعده مشروطه بمجاهدین میداد ولی مجاهدین بی بمقاصد او برده ب فکر حمله به تهران افتادند

پیرم قبلاً با فرمانده دولتی قزاق‌های کرج تلفنی صحبت کرده خواستار شد که پل کرج را بحال خود گذارند ولی چون فرمانده روسی باین پیشنهاد عمل نکرد پیرم فوراً طی يك حمله پل را متصرف شده و جریان را با اطلاع سپهدار اعظم رساند و او را بکرج دعوت نمود. سپهدار به کرج آمده دستور تعقیب قزاقها را داد ولی پیرم بعزت دیری وقت این کار را صلاح ندانست



پیرم خان با عده‌ای از مجاهدین ارمنی

و سپهدار بدون کمک پیرم حرکت کرد و در شاه آباد توپهای
مقابل تیراندازی کردند .

پیرم خان که دید این عده جدید عقب نشینی میکنند
بکمک آنها آمده و یکدفعه با عده جدید چهارصد نفری مواجه
شده عقب نشینی کرد .

این شکست جزئی روحیه مجاهدین را ضعیف کرد.
ناچار کرج را تخلیه کرده بحصارک رفتند .

در این ده بود که بعد از پانزده روزی اردوی دو هزار
نفری بختیاری بسر کردگی سردار اسعد بختیاری اردو زد
و بعد از مشورت با سردار اسعد قرار شد بختیاری ها از جناح
راست- سپهدار از جناح چپ و پیرمخان از مرکز حرکت کرده
در ده پیروز بهرام متمرکز شوند .

موقع حرکت در قره تپه بطرف پیرمخان تیراندازی شد
بعد معلوم شد که آنها یکعده چهارصد نفری از سواران بختیاری
طرفدار دولت هستند لذا جنگ شروع شد و در این زد و خورد هفتاد
نفر از قشون دولتی و چهار نفر از مجاهدین شهید شدند .

بعد سردار به قوای پیرم ملحق شده آماده حمله بتهران

شدند .

عده‌ای که بتهران حمله کردند عبارت بودند از:
یک‌عده دوهزار نفری بختیاری بفرماندهی سردار اسعد
يك عده دو‌هست نفری بفرماندهی سپهدار اعظم
یک‌عده صد نفری مجاهد بفرماندهی پیرمخان

(این عده متشکل از دو نفر گرجی چند نفر ایرانی و بقیه
ارمنی بودند) در خارج تهران اتفاقی نیفتاد ولی در داخل شهر
شهر مقاومت شدیدی شد ولیاخوف فرمانده روسی قزاقها مقاومت
سختی کرد.

در روز سوم جنک بود که لیاخوف تسلیم بودن خود را
چند شرط پیشنهاد کرد و مشروطه طلبان هم قبول شرایط زیر را
اعلام کردند.

۱- قزاقها و فرماندهان آنها در مقام خود و مطیع اوامر
مشروطه طلبان باشد.

۲- لیاخوف بعلامت تسلیم شمشیر خود را تسلیم پیشوایان
مشروطه کند.

۳- پیشوایان مشروطه از طرف حکومت موقت شمشیر
را بخود لیاخوف برگردانده او را در منصب خود باقی گذارد.

لذا لیاخوف در مجلس حاضر شده و شرایط صلح را انجام
و بعد به قزاقخانه برگشته و گذاشت آنها بیرون بیایند و آرامش
نسبی در تهران برقرار شد.

بعد از يك آرامش نسبی طی يك جلسه مشورتی سردار
اسعد بسمت وزارت داخله - سپهدار بسمت وزارت جنک پیرمخان
بسمت ریاست کل نظمی تعیین شدند.

در اینجا هم پیرمخان وطنپرستی خود را نشان داد و با
قبول این شغل لیاقتهای بعدی خود را نشان داد.

تصرف زنجان

یکی از نقاط مهم که در تصرف اشرار بود زنجان بشمار
میرفت .

زیرا در آنجا یکی از ملایان بنام (ملا محمد علی) عده‌ای
را درور خود جمع کرده طغیان آغاز نمود .

بنا به اهمیت مسأله هیچیک از سرداران فرماندهی قشون
حمله بزنجان را به عهده نگرفت ولی پیرمخان تقاضای دولت را
قبول کرده با ششصد نفر سوار و دو اصله شصت تیر و دو عراده
توپ کوهستانی بزنجان حرکت کرد .

بفاصله يك هفته وارد ده « دیزج » از دهات زنجان

و برخلاف تاکید حاکم زنجان وارد شهر شد .
ملا مسجد شهر را سنگر خود قرار داد .
پیرم موضوع را بمرکز اطلاع داد و کسب تکلیف کرد .
از مرکز دستور دادند که اگر پیشنهاد تسلیم را قبول نکرد
مسجد را بمباران کن .

پیرم این کار را کرده و مسجد را متصرف شد .
ملا شبانه فرار کرد ولی دستگیر شده روانه تهران شد .
بعد سه نفر از سران شورش زنجان را محاکمه کرده
تیرباران کردند .

سپس بیادبود شهدای زنجان مجلس ختمی برگزار و از
طرف اردو از اهالی پذیرائی بعمل آمد و بیادبود آنها چند تیرتوپ
شلیک شد .

بعد از بیست روزی که اردوی پیرم در زنجان ماند یکی
از افراد جدی بنام « ایلدرم خان » را بریاست نظمیه آن بر گماشته
و از شهر خارج شد .

یکی از مستبدین خیلی مشهور این دوره رحیم خان « چلبیانلو »
بود که در جنگهای تبریز بارها از قشون ستارخان شکست خورده
فراری شده بود .

این شخص با نفوذ و با قدرت که مدتهای مدیدی ننگ این
شکست‌ها را تحمل کرده بود با عده قابل توجهی باردبیل حرکت
کرد و ستارخان که از طرف دولت حاکم اردبیل شده بود تا وضعیت
را خیلی وخیم دید حس کرد که یارای مقاومت در برابر او را
ندارد لذا اردبیل را رها کرده و برگشت .

از طرف دولت بهر یک از سرداران پیشنهاد کردند که
سر کوبی رحیم خان را بر عهده بگیرد قبول نکرد و هر یک شرایط
سنگینی را پیشنهاد می‌کردند .

و در اینجا هم پیرم سر کوبی او را بعهده گرفت و در اول
ژانویه ۱۹۱۰ وارد تبریز شده با استقبال بسیار گرم مردم شهر
مواجه شد و بعد روانه اردبیل شده و رحیم خان را سر جای خود
نشاند .

(در اردبیل هم از طرف قشون رحیم خان مقاومت سختی شد
ولی به نتیجه نرسید) .

در این زمان محمد علی شاه مخلوع از راه گرگان و مازندران
میخواست وارد تهران شود .
حکومت وقت خیلی ضعیف بود .

غدای ازوزراء استعفاء کردند مقارن همین احوال ارشد الدوله هم قیام کرده تا نزدیکیهای تهران رسید .

ارشدالدوله فرد تحصیل کرده بود و در جنگهای تبریز فرماندهی قشون عین الدوله را داشت ولی بعد از چند ساعت جنگ در بعد از ظهر همان روز شکست خورده و بعد از محاکمه تیرباران شد .

از طرف دیگر سالارالدوله برادر محمدعلی شاه در صفحات غرب ایران قیام کرده بعد از مغلوب کردن قوای دولتی بطرف قم حرکت میکند .

در اینجا هم پیرم مأمور سر کوبی او میشود

در نزدیکی ساوه در محلی بنام « باغشاه » جنگ شروع شد . سالارالدوله شکست خورده پانصد نفر اسیر - توپخانه و ذخائر خود را از دست داد .

سالارالدوله مجدداً قوای خود را جمع آوری و در دهکده « بهار » که یکی از قراء همدان است مجدداً اقدام بجنگ کرده شکست میخورد .

بعد قوا بطرف سورجه (ازقراء همدان) حرکت کرد .

در اینجا پیرم خواست مدتی استراحت کند و با وجود اینکه جنگی وجود نداشت ولی باز هم صدای تیراندازی شنیده میشد . دکتر «ظهراب خان» پزشک قشون برای اطلاع از دفتر بیرون آمده تیر خورد .

يك نفر ديگر هم تير خورد.

پیرم که خواب بود بیدار شده خواست خود را بمحل حادثه رسانده و از جریان اطلاع حاصل کند متأسفانه او هم هدف تیر قرار گرفته و شهید میشود . و «دائی» فرماندهی قشون را بعهدہ گرفته و دشمن را مغلوب میکند .

جنازه پیرم خان را بتهران آورده و با تشریفات خاص نظامی تشییع و بخاک میسپارند .

اکنون بر هر فرد ایرانیست که گاهی از اوقات چند دقیقه از وقت خود را صرف زیارت قبر او کرده و با فرستادن درود بروان پاک آن شهید راه وطن حق شناسی خود را ثابت نماید .

هوانس ماسیهیان

جای بسی خوشوقتی است که در این قسمت از کتات فرصتی دست داد تا یکی دیگر از خادمین مسیحی ایران از بوته فراموشی بیرون کشیده شده و شرح زندگی او بطور خلاصه در دسترس عموم قرار داده شود.

همانطوریکه در مقدمه این کتاب ذکر شده در شرح احوال این اشخاص بصیر با اندازه‌ای اختصار بعمل آمده که اگر بیشتر از آن رعایت این رویه میشد حتماً قسمتی از اصل مطلب از قلم میافتاد.

اینستکه جا دارد با رعایت این موضوع بعد از سی سال



فراموشی بسراغ یکی از هم‌میهنان مسیحی رفته و یادی از شادروان هوانس خان نکنیم .

اینجا يك مطلب پیش می‌آید و آن اینکه ملل متمدن همیشه سعی میکنند فرزندان لایق و با ارزش خود را نگهداری کنند و فراموشی آنها را ظلم دانسته‌اند درست است که گاهی از خاطره‌ها محو میشوند ولیکن همیشه در قلوب مردم حق‌شناس باقی میماند .

بخصوص افرادی مثل هوانس که همیشه خود را وقف مردم کرده بود و میخواست ملت خود را در ردیف ملل متمدن و پیشرفته قرار دهد .

باری بهتر است در این مورد قدری کوتاه بیائیم زیرا ارزش خدمات او در خلال شرح زندگی و تشریح آثار او خود بخود معلوم میشود اینستکه بطور خیلی خلاصه زندگی او را از بدو تولد در نظر میگیریم باشد که مقبول نظر هم‌میهنان عزیز ارمنی واقع شود .

هوانس در ماه فوریه ۱۸۶۴ در تهران بدنیا آمد . تحصیلات ابتدائی خود را در « باردو قیموس » واقع در

حضرت عبدالعظیم پایان رسانید .

مقارن همین احوال و در سال ۱۸۷۰ بود که عده‌ای از ارامنه تهران مدرسه ارامنه « هایکازیان » را تأسیس و افتتاح کردند .

هوانس وارد این مدرسه شد و در دوران تحصیلی یکی از زبده‌ترین محصلین آنجا بشمار میرفت .

تا جائیکه در سال ۱۸۷۹ دوره آن مدرسه را با دریافت « صلیب طلا » پایان رسانیده از آنجا یکمکه محصل باهوش و مستعدی بود پدرش تصمیم گرفت که در تعلیم و تربیت او بیش از پیش کوشش بعمل آید لذا او را پیش دائیش یرواندیان که در تبریز بود فرستاد .

نا گفته نماند که یرواندیان خود یکی از اشخاص با معلومات دوره خود بود و زبان فارسی و فرانسه را خیلی خوب میدانست . علاوه بر این معلم مظفر الدین شاه و لیعهد وقت بود هوانس در سال ۱۸۸۲ عازم پاریس شده و در آنجا به تحصیل ادبیات میپردازد و این تحصیل سه سال تمام وقت او را میگیرد . بعد بایران مراجعت کرده و در دارالترجمه مشغول کار میشود و ضمن اشتغال بکار

ترجمه و تحریر برای تاسراالدینشاه چند کتاب ترجمه می‌کند که مهمترین آنها «الکساندر دوما» و «ویکتور هوگو» بودند.

سال ۱۸۸۷ سال تاجگذاری ملکه ویکتوریا بود. لذا ایران هم نماینده‌ای برای شرکت در این مراسم فرستاد که مترجم این فرستاده ماسیان بود.

در سال ۱۸۹۴ هم بعنوان مترجم عازم پتر گراد گردید. سال بعد برای تبریک گفتن برای هشتمین سال تولد ملکه ویکتوریا عازم انگلستان شد و پیدا کردن دوستان صمیمی یکی از یادگارهای این دوره است.

در سال ۱۹۰۶ بعنوان معاون کنسول عازم برلن میشود و شش سال در این سمت خدمت می‌کند تا اینکه در سال ۱۹۱۱ به تهران خوانده میشود که در معیت نصرالملک خدمت کند چون در آن زمان برای اقلیتهای مذهبی محدودیتهایی وجود داشت این موضوع باعث میشد حقوقی از آنان ضایع شود.

ولی با وجود این نصرالملک درخواست کرد او را بکنسولی برلن انتخاب کنند و این انتخاب در سال ۱۹۱۲ صورت گرفت. در زمان جنگ اول بین المللی ماسیان کمک زیادی بارامنه آلمان کرد.

زیرا دولت آلمان با دولت ترکیه قراردادهایی داشت و بموجب آن بارامنه آنجا روی خوش نشان میداد
لذا ارامنه آنجا بکمک هوانس دسته دسته از برلن خارج میشدند.

در سالهای ۲۷ - ۱۹۱۵ که بایران برگشت به کنسولی لندن انتخاب شد.

در سال ۱۹۲۹ که دولت ایران خواستار عقد پیمان تجارتنی با ژاپن بود لیاقت او را تشخیص داده و او را به سفارت ژاپن فرستاد.

هوانس در ژاپن هموظائف محوله را به نحو احسن انجام داد ولی متاسفانه آب و هوای ژاپن با او نساخته و بعد از استعفاء عازم ایران و در سال ۱۹۳۱ فوت کرد (در بین راه) دولت دستور داد جسد او را به تهران بیاورند و مراقبین و کسانی که شاهد مرگ او بودند نوشته‌های از او پیدا کرده برسم مسلمانان تحویل ایران دادند.

خبر مرگ او در روزنامه‌ها چاپ و جسدش در سال ۱۹۳۲ وارد تهران شد.

روزنامه‌های خارجی ضمن تعریف و تمجیدهای زیاد از او

باو لقب «ارمنی بزرگ» دادند .

با مرگ این مرد پرونده یکی دیگر از رجال نودوست ارمنی این کشور بسته شد ولی قطعاً در قلب تمام ایرانیان مفتوح و هروقت که یادی از نوشته‌ها و آثار او شود این پرونده بار دیگر باز خواهد شد .

در اینجا شمه‌ای از زندگی این شخص بطور فهرست از نظر خوانندگان محترم گذشت ولی بد نیست قدری هم در باره اطلاعات ادبی او نوشته شده و زندگی شخصی او هم مد نظر قرار داده شود .

هوانس بالشخصه مردی خوش ذوق - خوش بیان - مؤدب و خوش برخورد بود .

تمام فکر او این بود ملت‌ها و نویسندگان را بزرگ کند . هوانس علاقه زیادی بآثار شکسپیر داشت و در یاد بود سیصدمین سال مرگ شکسپیر نطق مهم و مشروحی بزبان انگلیسی ایراد کرد که برای جلوگیری از اطاله کلام از درج آن خودداری بعمل می‌آید . تا کنون عده زیادی دست به ترجمه آثار شکسپیر زده‌اند و میتوان گفت شکسپیر « نویسنده بزرگ انگلیسی » خود مقیاس و

معیاری برای سنجش سرمایه ادبی ملل قرار گرفته است این شخص با بصیرت و اطلاع کاملی که در زبان انگلیسی داشت دست بترجمه آثار شکسپیر زد و آنها را بارامنه شناساند

او اولین ترجمه را در سال ۱۸۹۲ انجام داد البته هرچه در تبحر و استادی او در این مورد گفته شود کم است و بهتر است بعضی از ترجمه‌های او را نام ببریم .

این آثار عبارت از ۱۶ ترجمه بودند که برخی از آنها عبارتند از:

۱- رومئو ژولیت

۲- تاجر ونیز

۳- هاملت

۴- ما کبث

۵- اتلو

۶- لیر شاه (کینگ لیر)

۷- چطور می‌خواهید .

۸- قیصر جولیس

۹- آنطولیوس



هوانس ماسیهیان در سنین آخر زندگی

۱۰- طوفان

۱۱- جنجال بنهود

۱۲- خواب نیمه شب تابستانی

هوانس بکمک نصرالملک رومیوزولیت را بفارسی ترجمه کرد.

نامبرده در زندگی خود دوستان زیادی چه در خارج از کشور و چه در ایران برای خود دست و پا کرد که برخی از آنها عبارتند از:

میکائیل وارندیان - ج آر کلیان - ازفرانسویان نوتریون و ازایرانیان نصرالملک و فروغی ازرققای صمیمی او بوده و دربارہ او از هیچ کمکی مضایقه نکردند.

هوانس شخص آزادیخواهی بود و در جریان مشروطیت ایران به پیرمخان کمک زیادی کرد.

سال ۱۹۶۴ چهارصدمین سال تولد شکسپیر و یکصدمین سال تولد هوانس بود و ملت ارمنی تا اندازه‌ای در بزرگداشت او کوشید ولی آنطوریکه انتظارمیرفت دین خود را ادا نکرد. نویسنده تا آنجائیکه اختصاراجازه‌میداد شمه‌ای از زندگی این مرد دانشمند در اختیار علاقمندان گذاشت باشد که مورد

قبول واقع شده و نویسنده را هم در این بزرگداشت سهیم بدانند.

امید است در آتیه نزدیکی بتوانیم در شناساندن برخی از مردان خود ساخته قدمهای مؤثری برداریم و اگر توفیقی دست داد سهم بزرگی از این عمل خیر نصیب نویسنده همین کتاب خواهد شد.

فرامر زخان لسینگف

این مرد که همدوش سایر هم‌میپنان مسیحی خود مصدر خدماتی ذقیمت برای این آب و خاک بوده خود دارای تاریخچه خانوادگی جداگانه است که نویسنده بهتردید بامراجعه بآرشیو وزارت امور خارجه و اسناد موجود وهمچنین باکسب اطلاعات لازم ازخانواده این ایرانی وطن پرست این تاریخچه را ارجائی که مربوط بایران است دنبال و نتیجه مطلوب را در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد و اینک مختصری از این تاریخچه :

در زمان فتحعلیشاه یکی از افسران ارتش ناپلئون موسوم به (پرنس لسینگف) که درجه ژنرالی داشت بایران پناهنده شد



و علت فرارش از فرانسه این بود که پس از سقوط ناپلئون میخواستند او را محاکمه و مجازات کنند .

این دومین مرتبه بود که پرنس لسینگ با ایران میآمد مرتبه اول در سال ۱۸۰۶ بود که وی بامیسیون نظامی «ژنرال گاردان» بتهران آمد و مدتی در اینجا اقامت داشت .

میسیون مزبور از طرف ناپلئون مأمور ایجاد روابط حسنه با فتحعلیشاه و تقویت ارتش ایران در مقابل دشمنان مشترك فرانسه و ایران بود

ژنرال لسینگ بعلت همین سابقه‌ای که داشت از طرف فتحعلیشاه مورد تفقد قرار گرفت و بسمت مشاور نظامی عباس میرزا ولیعهد رشید ایران منصوب گردید .

وی در جنگهای ایران و روس در سال ۱۸۲۸ شرکت کرد که بعلت مداخله افسران انگلیسی منجر به عقد معاهده اقتضاح آمیزتر کم‌نچای شد .

لسینگ در خاطرات خود علت شکست سپاه ایران را گذشته از کارشکنی انگلیسی‌ها اینطور توجیه میکند که او به عباس میرزا فرمانده ارتش ایران گفته بود که حمله بسپاهیان

روس در جلگه بازو با جبهه متشکل دور از احتیاط است و باید آنها را طبق متد جنگی ناپلئون بچنگ و گریز غافلگیر نمود ولی عباس میرزا در اثر رادمردی و علوطبع فوق‌العاده خویش راضی باجرای این نقشه نشد و در نتیجه شکست خورد .

پرنس لسینگ در چنگ ایران و عثمانی هم شرکت داشت و در همان چنگ در باش قلعه ترکیه شهید و در همانجا مدفون شد .

این افسر شجاع هنگام فرار با ایران خانواده خود را نیز همراه آورده بود که پس از کشته شدن وی عده‌ای از آنها باه نظر آقا « پسر بزرگ » لسینگ بفرانسه رفتند و چند نفری هم از رفتن امتناع کرده و در ایران ماندند اما کلیه آنها چه در ایران و چه در فرانسه حاضر نشده‌اند ملیت خویش را رها کنند و به ایرانی بودن خود افتخار میکنند .

«نظر آقا» که تحصیلات نظامی داشت و از طرف دولت فرانسه بدرجه ژنرال رسیده بود از طرف دربار ایران نیز به لقب یمین السلطنه ملقب و بسمت وزیر مختار ایران در پاریس منصوب گردید . پسر دیگر پرنس لسینگ « بنام برزوخان » نامیده شد و مقام

کارگزاری رضائیه بوی محول گردید .

برزو خان باخواهر « گابریل خان برناردی » پسر ژنرال « برناردی » مشهور ایتالیائی که او هم با ایران آمده بود ازدواج کرد و ثمره ازدواج آنها « فرامر زخان لسینگف » بود که از رجال صدر مشروطیت بشمار میرود و قبل از کودتا فرماندهی بریگاد مرکزی تهران را بر عهده داشت و رضاشاه فقید نیز بوی بسیار علاقمند بود .

بحث مورد نظر ما از همین جا شروع میشود و قسمتهای دیگر و همچنین نکات حساس دیگری را که در این خانواده وجود دارد بوقت دیگر و احیاناً کتاب دیگری محول میکنیم که در آینده امید انتشار آن را دارد

« فرامر زخان لسینگف » همانطور که اشاره شده در رضائیه در محلی بنام « سنگر برزو خان » که ملک شخصی اجدادش بود در سال ۱۲۴۲ متولد شده است .

تحصیلات ابتدائی خود را در تهران و تعلیمات متوسطه و بعد نظامی را در پاریس در مدرسه سن سیر Saint-Cyr طی کرده است . بعد از اتمام تحصیلات نظامی خود در پاریس با ایران مراجعت

کرده و بعد مدتی بسمت وابستگی نظامی ایران در پاریس منصوب شد .

در این زمان عمومی این شخص « ژنرال نظر آقا » وزیر مختار ایران در پاریس بود .

فرامر زخان بعد از اتمام دوره مأموریت خود به ایران بازگشت و در سال ۱۹۰۶ که جنبش مشروطه خواهی ایران بوجود آمد از طرفداران جدی مشروطه شد .

در اینجا یک نکته قابل ذکر است که در سال ۱۹۰۳ اکراد بایزید با ایران حمله کرده و دهات اطراف رضائیه را غارت و خرابیهای زیادی بیارمی آورند .

دولت ایران مجید السلطنه را با عده زیادی به جلو گیری از آن میفرستد و این شخص آنها را تعقیب و تا خاک تر کیه جلو میرود .

ولی در آنجا تر که عکس العمل شدیدی نشان داده و قوای ایران را وادار به عقب نشینی میکنند و بعد هم وارد رضائیه میشوند .

در سال ۱۹۰۷ یک هیئت از طرف دولت ایران مأمور مصالحه با تر کها میشود از طرف دولت ایران حاجی محتشم السلطنه و از

طرف تر که پاشا ریاست هیئت دولت متبوعه را داشتند .

این هیأت جلساتی ترتیب داد ولیکن این جلسات متمر ثمری واقع نشد و این موضوع باعث شد که کردها دوباره سر بطغیان برداشتند .

تا اینکه در سال ۱۹۰۸ پاشا برای مذاکرات مجدد وارد رضائیه میشود .

طولانی بودن مذاکرات و از طرفی بی نتیجه ماندن آن باعث نگرانی مردم شده در مردم تولید افکار انقلابی کرد و مردم همه تقصیرها را متوجه حاجی محتشم دانسته و اهمال و سستی او را دلیل این نابسامانی دانستند .

یکی از رهبران ملی در این روزها فرامرزان لسینگف بود این شخص هم بتصور اینکه سرمنشأ این نابسامانی شخص محتشم السلطنه است شبانه او را دستگیر و مدتی در سلماس « شاهپور فعلی » حبس و تحت نظر نگه میدارد .

بعدها رفته رفته این حالت نابسامانی و گرفتاری مردم از بین رفت و حاجی محتشم السلطنه با کلنل فرامرزان آشتی میکنند در این روزها یعنی بعد از مشروطیت مدتی تمام نقاط آذربایجان

تحت نفوذ روس بود لذا فرامرزان مردم را تشویق کرد که مالیات را بدولت ایران داده و از پرداخت مالیات بدولت روس خودداری کنند .

کنسول روس «ویدینسکی» او را دستگیر و روانه تبریز میکند و خیال داشتند او را بروسیه برده و از آنجا به سیبری تبعید نمایند .

ولی در این موقع حاجی محتشم السلطنه که وزیر دارائی بود واسطه شده و بدولت تزاری اعتراض و مانع تبعید او شد با وجود کدورتی که بین فرامرزان و محتشم السلطنه از دوره دستگیری و حبس او در سلماس وجود داشت چون بین آنها اتفاق آشتی افتاده بود و از طرف اقدام فرامرزان فقط برای دولت ایران بوده لذا حاجی محتشم السلطنه وظیفه خود را در وساطت میدانست . و از عهده این عمل هم بخوبی برآمد .

در جریان سالهای ۱۸-۱۹۱۳ فرامرزان رئیس دارائی بروجرد بود و با حاکم کردستان که نظام السلطنه مافی بود در مهاجرت کبری شرکت داشت .

(توضیح در باره مهاجرت کبری از حوصله این کتاب خارج است زیرا خود تاریخچه مفصل داشته و مسبق سوابق

زیادی است لذا از تشریح آن خوداری شد)

بعد به تهران آمده با درجه سرهنگی معاون بریگادمرکز
ژاندارمری و رئیس خبازخانه تهران بود .

در این سالها بود که تهران دچار قحطی شده بود و شخص
جدی ولایتی چون فرامرزخان لارم بود که امور اداره نان شهر
را اداره کند .

او این کار را کرد وعده زیادی از هم میپنان خود را نجات
داد .

بعدها پیشکار دارائی فارس - کرمانشاهان و کرمان شد.
پس از مدتی بازنشسته شده املاک نظام السلطنه را در فارس
اداره میکرد .

یکی از دوستان نزدیک او مرحوم سپهبد شاه بختی بود که
بیادبود دوره دوستی با فرامرزخان فرزند خود را فرامرزنام گذاشت
در سال ۱۳۱۶ بمرض سرطان دچار و در تهران دارفانی
را وداع گفت و در مقبره مسیحیان تهران بخاک سپرده شد .

همانطوری که قبلا اشاره شده‌ای از خانواده فرامرزخان
در فرانسه هستند و میرزا قهرمان خان نظر آقا برادر میرزا یوسف

خان «دیپلمات و آهنگساز معروف» مانند اغلب مردان خانواده اش
تحصیلات نظامی دارد و در ارتش فرانسه بدرجه ژنرال رسیده
و نظر به تبحری که داشت بریاست کدیمه لژیون خارجی فرانسه که
خوشترین ارتش دنیا است رسید .

در ابتدای جنگ که فرانسه در خطر سقوط و شکست بود
پیام مشهور خود را از رادیو پخش کرد و از لژیون خارجی فرانسه
خواست که دست از مقاومت نکشیده و تا آخرین نفس بجنگند
در تاریخ فرانسه سابقه ندارد که کسی ملیت فرانسوی
نداشته و باین مقام برسد اینست که بوی تکلیف شد که یا دست
از این شغل بردارد و یا ملیت فرانسوی داشت باشد و در شغل
شغل خود باقی بماند و این شخص حاضر نشد منیت فرانسوی را
قبول کند لذا دولت فرانسه بعد از فکر زیاد باین نتیجه رسید که
ریاست افتخاری لژیون خارجی را باو بدهد و ژنرال نظر آقا
در ملیت ایرانی خود باقی بماند .

بنابراین وظیفه هر فرد ایرانی است که همیشه این قبیل
فرزان لایق و حق شناس خود را بیاد داشته و بآنها بدیده احترام

بنگرد .

بازمانده‌های کلنل فرامرز خان اکنون در تهران بوده
و شاغل مشاغل مختلف هستند و در نوشتن قسمتی از این تاریخچه
از یادداشت‌های موجود در خانواده ایشان استفاده بعمل آمده است

فهرست قسمتی از مآخذ مورد استفاده در تالیف این کتاب

- ۱- تاریخ مشروطه تالیف شادروان احمد کسروی
- ۲- « هیجده ساله آذربایجان » « « «
- ۳- چند تاریخچه « « «
- ۴- در پیرامون تغییر خط « آقای یحیی ذکاء
- ۵- حزب داشناکسیون در ایران « « آندره آموریان
- ۶- هوانس ماسیپیان « « گورک دارفی
- ۷- مجلات هفتگی تهران مصور
- ۸- مجلات ماهانه آرمנוچی

خواننده عزیز

جای بسی حوشوقتی است که کتاب حاضر در نهایت سادگی و اختصار از چاپ خارج و در دسترس هم میهنان مسیحی قرار گرفت. توضیح مجدد بنظر نمیرسد که تا سر حد امکان در مختصر و مفید بودن مطالب این کتاب کوشش بعمل آمده ولی تا چه حد توفیق حاصل شده باید شما نظر بدهیده البته آنطوری که نویسنده انتظار داشت حق مطلب ادا نشد ولیکن باید گفت که بیان حقایق زندگی این چند نفر همانست که از نظر تان گذشت.

برخی از هم میهنان مسیحی در باره این کتاب اظهار لطفی کرده و آنرا از هر لحاظ مفید تشخیص دادند ولی باید اعتراف کرد که

بمنظور پیروی از سیاست اختصاراً نظوری که
باید و شاید توفیق حاصل نشد

با تصمیم قبلی دیگری که داشتم باید این
بشارت را بدهم که در آینده بسیار نزدیکی باز
هم در زمینه «مسیحیت» کتابی تقدیم هم میهنان
مسیحی خواهد شد که برای مفید بودن آن
انتظار توفیق بیشتری است .

در خاتمه وظیفه خود میدانم از حسن ظن و
ارشاد و راهنماییهای مسئولین ادار. تالیف و ترجمه
وزارت فرهنگ در نحوه تنظیم مطالب این کتاب
و صدور اجازه نشر آن تشکر کرده توفیق آنها
را خواسته باشم .

عباسعلی صالحی